

# زندگی غریبانه و باشکوه یک مادر

شرح حال مادری که هم نقش مادر را داشت و هم نقش پدر

نویسندگان:

فاطمه بیگم افسر (نسترن) و

لیلا کاشفی (مریم نیکزاد)



انتشارات بادبان

|                     |                                                                                                                                              |
|---------------------|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| سرشناسه             | بیگم افسر، فاطمه، ۱۳۲۵                                                                                                                       |
| عنوان و نام پدیدآور | زندگی غریبانه و باشکوه یک مادر: شرح حال مادری که هم نقش مادر را داشت و هم نقش پدر / نویسندگان فاطمه بیگم افسر (مریم درخشان افسر)، لیلا کاشفی |
| مشخصات نشر          | تهران: انتشارات بادبان، ۱۴۰۰                                                                                                                 |
| مشخصات ظاهری        | ۱۵۲ ص. ۱۷×۱۲ س.م.                                                                                                                            |
| شابک                | ۹۷۸-۶۲۲-۷۴۴۵-۱۱-۴                                                                                                                            |
| وضعیت فهرست نویسی   | فیبا                                                                                                                                         |
| موضوع               | بیگم افسر، فاطمه، ۱۳۲۵- خاطرات / کاشفی، لیلا، ۱۳۵۳- خاطرات / داستان‌های فارسی - قرن ۱۴                                                       |
| موضوع               | Persian fiction - 20th century                                                                                                               |
| شناسه افزوده        | کاشفی، لیلا، ۱۳۵۳                                                                                                                            |
| رده بندی کنگره      | ۸۱۸۱ PIR                                                                                                                                     |
| رده بندی دیویی      | ۶۲/۳۶۸                                                                                                                                       |
| شماره کتابشناسی ملی | ۷۰۱۱۴۱۵                                                                                                                                      |
| وضعیت رکورد         | فیبا                                                                                                                                         |



انتشارات بادبان

آدرس: خیابان انقلاب - ۱۲ فروردین - پلاک ۳۱۶ - طبقه اول تلفن: ۶۶۴۹۷۶۱۳ -

۶۶۴۸۰۸۸۶ تلفکس: ۶۶۴۹۲۸۷۶ کیبستی: ۶۵۱۱۱ - ۱۳۱۴۶

Pub\_ordibehesht@yahoo.com

www.ordibeheshtpub.ir

نام کتاب: زندگی غریبانه و باشکوه یک مادر

نویسندگان: فاطمه بیگم افسر (نسترن) - لیلا کاشفی (مریم نیکزاد)

ویراستار: زهرا سلیمان

مدیر امور فنی: امیر هوشنگ اسکندری

لیتوگرافی: کاری گرافیک

چاپ: افرنج

شمارگان: ۱۰۰۰

نوبت چاپ: اول ۱۴۰۰

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۴۴۵-۱۱-۴

قیمت: ۴۹۰۰۰ تومان

در این کتاب کلیه اسامی شخصیت‌ها فرضی و زایدۀ تصور و خیال نویسنده بوده و تمام

اسامی غیر واقعی است.

حق چاپ محفوظ است.

|    |                                                       |
|----|-------------------------------------------------------|
| ۵  | ..... مقدمه                                           |
| ۱۳ | ..... زندگی من (فاطمه بیگم افسر)                      |
| ۱۵ | ..... سرگذشت من                                       |
| ۲۹ | ..... خدایا تو شاهدی                                  |
| ۳۶ | ..... شنگول و منگول                                   |
| ۴۰ | ..... شوهر نامرد                                      |
| ۴۲ | ..... به مناسبت تولد دخترم لیلا ی زیبای من            |
| ۴۳ | ..... نوروز ۹۴                                        |
| ۴۵ | ..... فرزندم                                          |
| ۴۷ | ..... سید محمدرضا کاشفی                               |
| ۴۹ | ..... شنبه شب                                         |
| ۵۱ | ..... نامه ای خطاب به صادق افسر که سهم الارثش را خورد |
| ۵۲ | ..... من الان وقت ندارم                               |
| ۵۴ | ..... در تاریخ ۲۸ دی ماه                              |
| ۶۴ | ..... کودکی مادرم                                     |
| ۶۶ | ..... آمدن به تهران                                   |
| ۶۸ | ..... آمدن به ایران و ازدواج                          |
| ۷۰ | ..... اصرار پدرم برای سفر به انگلستان                 |
| ۷۲ | ..... پدرم                                            |
| ۷۴ | ..... شانه خالی کردن از دادن خرجی                     |
| ۷۵ | ..... ارتباط با اقوام پدر                             |
| ۷۶ | ..... تحصیل در دانشگاه                                |
| ۷۸ | ..... کار و مسئولیت                                   |
| ۸۰ | ..... حرف های مادرم                                   |

## مقدمه

نام مادرم فاطمه بیگم افسر بود؛ ولی او را نسترن صدا می‌زدند. او در وطن خود غریبانه زندگی کرد.

برادرم در سانه کوهنوردی از دنیا رفت و مادرم ۱۰ سال داغ او را تحمل کرد. رفتن او برای من و مادرم بسیار دردناک بود، ما هر دو از نبود برادرم زجر می‌کشیدیم؛ تا اینکه امسال مادرم نیز از دنیا رفت.

وقتی مادرم را از دست دادم نوشته‌هایش را پیدا کردم، او درباره زندگی‌اش و سختی‌هایی که کشیده، نوشته بود و متوجه شدم که الحق نویسنده‌ای توانا بوده است. تمام نوشته‌های مادرم و همه خاطرات زیبا و آموزنده‌ای را که از او به یاد داشتم، جمع‌آوری کردم و در این کتاب نوشتم. در واقع این کتاب دو نویسنده دارد؛ نویسنده اول و اصلی کتاب مادرم است و نویسنده دیگر خود من هستم که خاطرات به یاد مانده از مادرم را نوشته‌ام.

یکی از خاطرات زیبایم با او قدم زدن در مجموعه ورزشی انقلاب است. من و مادرم چندین سال پیش وقتی منزل‌مان نزدیک ورزشگاه انقلاب بود، در این مجموعه ورزشی هر روز قدم می‌زدیم و چقدر این با هم قدم زدن لذت بخش بود. وقتی پیاده روی‌مان تمام می‌شد، به رستوران کوچکی در آن جا می‌رفتیم. مادرم گاهی برای من و خودش سیب زمینی سرخ کرده می‌خرید. وقتی از جلوی ورزشگاه انقلاب و یا هر جا که با او خاطره دارم رد می‌شوم، به یاد مادرم و لحظات با شکوهی که با او داشتم، می‌افتم. شهر بازی و پارک گفت و گو (تمدن) گیشا هم از جاهای دیگری بود که همیشه با مادرم می‌رفتیم و خیلی لذت می‌بردیم. در پارک

کنار مجسمه‌ی حضرت مریم می‌ایستادیم و مادرم خیلی از فضای زیبای پارک خوشش می‌آمد. آنجا چند دقیقه‌ای می‌نشستیم و بعد شام می‌خوردیم. زندگی با مادرم مانند زندگی با فرشته‌ای بود که در اخلاق و رفتارش انسانیت، تواضع و فروتنی و گذشت وجود داشت. مادرم با اینکه در تمام زندگی‌اش به او ظلم شد، کینه کسی را به دل نگرفت؛ اما همیشه از دست پدرم که ناجوانمردانه او را در سختی‌های زندگی تنها گذاشت گله‌مند بود.

مادرم مهربان‌ترین حامی من در زندگی بود. بعد از اینکه پدرم بی‌رحمانه ما را رها کرد؛ او هم نقش مادر را داشت و هم پدر.

مادرم یک کارمند ساده و بسیار زحمتکش بود. او لیسانس مترجمی و همچنین لیسانس پرستاری از کشور انگلستان داشت. وقتی به عشق وطن، به کشورش بازگشت مورد بی‌مهری و حسادت اقوام و فامیل قرار گرفت. او مترجمی بسیار توانا بود ولی به علت کمبود وقت نتوانست استعدادش را شکوفا کند. او با وجود علم زیادی که در ترجمه داشت می‌توانست استادی توانا در امر تدریس شود؛ ولی متأسفانه سالیان سال این امکان از او دریغ شد و به‌جای آن، میز کارمندی و کاری که مربوط به رشته‌اش نبود؛ نصیبش شد. زمانی هم که مشغول کار ترجمه بود، حقوق بسیار کمی به او می‌دادند. کار زیاد با حقوق کم کارمندی، واقعاً سخت، طاقت فرسا و ظلمی آشکار در حق مادرم بود. خیلی از کسانی که مثل مادرم لیسانس زبان انگلیسی داشتند استاد دانشگاه شدند و حقوق‌های بسیار بالا می‌گرفتند؛ اما مادر من آنقدر حقوقش پایین بود که حتی توانایی خرید ماشین را نداشت و با زحمت فراوان پیاده به سرکار می‌رفت. مسیری که مادرم هر روز طی می‌کرد، اتوبوس یا تاکسی نداشت و من صبح‌ها او را می‌دیدم که مسیر زیادی را سربالایی می‌رود تا به سرکارش برسد. جدای از همه این‌ها اقوام و فامیل و حتی

همکارانش به دیدن او نمی آمدند و این مادرم بود که همیشه بدون اینکه انتظار محبتی داشته باشد به آن ها زنگ می زد و سراغشان را می گرفت.

پوران خانم، زن دایی ام، خدا رحمتش کند؛ همیشه حال ما را می پرسید و تماس می گرفت. پوران خانم از دوستان قدیمی مادرم بود که در دوران دانشجویی با او آشنا شد. پوران بسیار افتاده و فروتن بود و دکترای اطفال داشت و نام اصلی اش، فاطمه نوری، بود. پوران خانم سال ها با من صمیمانه دوست بود و همیشه به من زنگ می زد و درد و دل می کرد. خیلی مواقع از دست نصرت، آقای کیانفر، شوهر و بچه هایش گله مند بود و ساعت ها در این باره با من صحبت می کرد؛ گاهی منم با او تماس می گرفتم و با هم حرف می زدیم.

پوران همیشه به امامزاده صالح تجریش می رفت و زن خیری بود؛ اما گاهی لحنش بد می شد. با همه این ها او قلب بزرگ و بخشنده ای داشت. متأسفانه گذر روزگار این دوست مهربان را از من و مادرم گرفت و هر دو به خاطر نبودش رنج کشیدیم. پوران در سن ۸۱ سالگی از دنیا رفت، او صورت معصومی داشت؛ یادش بخیر! او بسیار مهربان بود و با وجود ثروت زیاد، هرگز مغرور نشد و همچنان فروتن و متواضع باقی ماند. رفتن او برای من و مادرم خیلی دردناک بود؛ زیرا او دوست و همراه ما بود.

زمان گذشت و این بار نوبت به تحمل سخت ترین درد زندگی ام فرا رسید و آن درد فوت بهترین دوست و همراه من در زندگی، یعنی مادرم بود. دو سال بعد از تحمل درگذشت پوران نازنین، دیگر زمان تحمل غم از دست دادن مادرم بود.

مادر عزیزم! لحظه رفتن تو فرا رسیده و من باید با بهترین دوستم خداحافظی کنم. من تمام انرژی ام را به کار بردم تا شفای او را از خداوند بگیرم اما متأسفانه مادرم بلند نشد تا چشمان مرا نگاه کند.